

## حدیث نفس

برای تنها برادری که مانده است.

ما...

پنج تا دانه ی خرما بودیم ،  
همه تا حدی شیرین و پر از شهد حیات ،  
که به ذوق پدر و مادرمان ،  
که مدام ،  
بر سر مسأله ی کفر و یقین ،  
در دل یک قفس کوچک و تنگ ،  
گرم دعوا بودند ،  
و چون دو تا شرزه خروس جنگی ،  
در کنار هم ، لیکن بی هم ،  
زندگی می کردند ،  
و هر از گاه به گاه ، پدر از ناچاری ،  
به سفر میرفت ،  
تا که مادر کمی آسوده شود !  
توی یک کارتن بیرنگ مقوایی سرد ،  
که خالی از پنجره بود ،

و ...

بوئی از مهر در آن راه نداشت ،  
به حساب سنه ی زاده شدن ،  
در کنار هم ، در صف بودیم !

سه خرک هم بودند<sup>۱</sup> ،  
که همان اول کار ،  
ره خود بگرفتند !  
و بیهوده در این خانه غم نشستند ،  
تا چو ما پیر شوند !  
و چه زود ،  
در تن دیگ پر از جوش زمان ،  
از نفس افتادند !  
خوش به حال دلشان !

بین ما پنج نفر ،  
اولی ساکت بود ،  
به کسی کار نداشت !  
سعی اش این بود برای دل خود زیست کند !  
از همان روز نخست دل به تحصیل نداد .  
پانزده سال نداشت ،  
که به کار آغازید !  
و خانه را ترک نمود ،  
و به همراه پدر ،  
سوی آبادان رفت ،  
و در آن شهر قشنگ ،  
در دل شرکت نفت ،  
بهر خود کاری جست !  
انگلیسی را ،  
طی یک مدت کم ، یاد گرفت ،

و همان را تا آخر عمر ،  
سر خط زندگی بعدی ساخت !

دومی ، هدفی عالی داشت ،  
پی تحصیلش رفت ،  
سخت هم کوشا بود ،  
و به سر منزل مقصود رسید ،  
و برای خود ، نام و آوازی یافت !  
شوخ و شنگول نبود ،  
آیتمی از عصبانیت داشت ،  
و برایش تا آخر عمر ،  
زندگی جدی بود  
سخت هم جدی بود !  
می هراسید مبادا که کسی ،  
نام او را به بدی یاد کند ،  
یا بگوید که فلانی دزد است !  
یا که در کار خودش وارد نیست !  
و با همین جدیت ،  
راه بالا را در پیش گرفت ،  
گر چه بر مسند غائی ننشست ،  
و وزارت را تحصیل نکرد ،  
لیک ، پله ای پائین تر به سراغش آمد ،  
و معاون گردید .  
و چه زود !  
از وزارتخانه ، سر یکدندگیش ،

عذر او خواسته شد !  
این هم از برکت خوشنامی ها !

سومی اهل سیاست بود ،  
ناطق خوبی بود  
و زبان می دانست ،  
جلو اسمش عنوانی داشت !  
شوخ و پر جنبش بود ،  
و چنان بلبل شوریده ی مست ،  
هر زمانی که مجالی می یافت ،  
در پی صید دل گلهای بود !  
و رفیقانی داشت ،  
که ، جهت نیل به اهدافش ،  
در کنارش بودند ، یاریش می دادند !  
آرزو داشت که والی گردد !  
مدتی هم کوتاه ، حاکم تهران بود !  
به وکالت هم گوشه چشمی داشت ،  
که به مقصد نرسید ،  
و چه خوب !  
چون هوا طوفان شد ،  
و خانه را زلزله زد ،  
او هم از کار افتاد ،  
و توی خانه نشست ، و هنوزم آنجاست ،  
به سلامت باشد ،  
سایه اش کم نشود !

چهارمی ، در جمع ،  
با محبت تر از همه بود .  
بخصوص ، قدر مادر را بهتر دانست .  
و تا دم آخر همراهش بود .  
جسدش را هم او در خاک نهاد ،  
عاشق و شیفته ی مادر بود .  
درسکی هم خواند <sup>۲</sup> !  
و ...

بعد فوت مادر ،  
در هواپیمائی کار گرفت !  
کار پر مشغله ای !  
هر زمان لازم بود ،  
به سفر هم می رفت !  
به همه گوشه دنیا که « هما » ،  
رفت و آمد داشت !  
بیشتر ، در هوا بود که در روی زمین !  
و چه افسوس که زود ،  
از وجودش دل ما خالی شد !

پنجمی من بودم ...  
که به تعبیری « تخم کرکی » می بودم <sup>۳</sup> !  
و پس از زادن من ، مادرم ،  
طعم خوشبختی دیگر نچشید !  
و دخترانی را که به دنیا آورد ،

ومی توانستند ، مونسی در شب تنهائی او باشند ،  
از دست بداد !

همه می گفتند نحسی از من بوده است !

من ! از همان اول کار ،  
کودک سر به هوائی بودم !  
و دلم ، دائما عقب بازی و گردش می رفت !  
درس هم خواندم ،  
نه به طور جدی !  
بعدها در پی ورزش رفتم ،  
و قسمت اعظم روز ،  
جای من گوشه ورزشگاه بود !  
گو که در این فن هم ، چون هنرهای دگر ،  
آن چنانی که توقع میرفت ،  
چیز چیزی نشدم !

در جوانی به اروپا رفتم ،  
و حدود نه سال ،  
شهر « بن » ، خانه ی آمالم بود !  
همه جا را گشتم ،  
همه جا را دیدم ، درس هم خواندم ،  
تا حدودی که ضروریت داشت !

من ...

بیشتر از هر چیز ،

عاشق شغل دبیری بودم !  
مدتی نیز ،  
عقب پست سیاسی رفتم .  
« دیپلمات » بودن در سایر کشورها ،  
از همان اول کار ،  
آرزوی دل خود خواهم بود ،  
و چون شدم دانستم ،  
اشتباه می کردم !  
و در این کار مرا فوزی نیست !  
و مستشاری و سفارت ،  
خرقه ای نیست برازنده ی این قامت و تن !  
از اروپا که سرازیر شدم ،  
وارد خانه ی دانش گشتم ،  
که همان دانشگاه است !  
در دل شهر خودم ، شهر شیراز قشنگ !  
و در آنجا بودم ،  
تا رفیقان شفیق ،  
از سر یکرنگی ،  
در زمانی که وطن می لرزید ،  
و همه جا ...  
صحبت آزادی بود ،  
زیر پایم را جارو کردند !  
و کنون چارده سالی است که  
در گوشه ی « مالدن » هستم ،  
و با غم تنهایی ،

دور از یار و دیار ،  
با زخم ، « لایلا » ،  
و دخترانم « گل » و « ناز »  
صبح را شام کنم ،  
و شبی را روز !  
منتظر ، تا که آهنگ رحیل ،  
گوش را بنوازد ،  
و ...  
وقت رفتن برسد !  
والسلام !

رضا شاپوریان

پنجشنبه ۱۲ مارچ ۱۹۹۸

یادداشت ها

- 
- <sup>۱</sup> خرک بر وزن نمک نوعی خرمای نارس است که می جوشانند تا طعم گسی آن بر طرف شود و در آفتاب خشک می کنند، و قاطی آجیل شیرین می کنند .
- <sup>۲</sup> کاف تصغیر بر سر درس - درسک - منظور تا دوره ی لیسانس است .
- <sup>۳</sup> در لهجه ی شیرازی به فرزند آخر « تخم کرکی » می گویند . کرک بر وزن دهل است و به هنگام کرک شدن دیگر مرغ تخم نمی گذارد .
- <sup>۴</sup> مالدن شهرکی است هشت مایلی شمال بوستون، در ایالت ماساچوست .